

## در راستای دنیای نوین و آزاد یا افتادن در چاهی دیگر

از دیرباز یکی از خصوصیات فرهنگ بورژوازی و خرده بورژوازی ایران این بوده است که به بورژوازی غرب با غبطه بنگرند و در پی این باشند که تا سرحد امکان ظاهر خود را غربی جلوه گر نمایند. اما همان طور که گفتیم تنها "ظاهر" خود را به شکل غربی در می آورند و در این مسیر عموماً رشد در جهت تکامل مد نظر نیست. در این مورد آنان که خارج از کشور زندگی می کنند، مستثنی نیستند، مگر آنان که کاملاً جذب فرهنگ غربی شده و ترجیح می دهند که ایرانی بودن خود را فراموش کنند و یا این که خود را تافته ی جدا بافته ای می دانند که تنها خاصیت شان فخرفروشی است.

از سوی دیگر، از آن جانی که فرهنگ ما ریشه در جهان بینی ایده آلیستی اسلامی دارد، در ذهنیت ما تکامل به معنای حقیقی کلمه جایی ندارد. در ضمیر ناخودآگاه ما هر چیزی دو جنبه بیش تر پیدا نمی کند: سیاه یا سفید، درست یا غلط،... یکی از تأثیرات منفی این نوع طرز فکر این است که ما به طور ناخودآگاه در ذهن خود از دنیای غرب یک "بهشت" می سازیم و در این بهشت همه چیز را به شکل کامل و بی نقصش می بینیم و عموماً تحمل امکان وجود کوچک ترین نقصی را در رابطه با این بهشت تخیلی نداریم.

نمونه بارز این نوع برخورد را میان ایرانیان خارج کشور می توان یافت. از آن جایی که قبل از خارج شدن از کشور، آن ها از دنیای غرب و کشور مورد نظر خود یک "بهشت" ترسیم کرده اند، وقتی با واقعیات روبرو هم می شوند، سعی می کنند از آن ها روی گردانیده و هم چنان با دیدی ایده آلیستی به دنیای اطراف خود بنگرند؛ این ها اغلب نه برداشت واقعی و درستی از جامعه غربی ای که در آن زندگی می کنند دارند و نه قادرند در تکامل آن سهمی داشته باشند. در عوض به حد مصرف کننده نزول کرده و در طول اقامت خود در آن کشور اغلب هیچ گونه نقش سازنده و مؤثری را ایفاء نمی کنند.

متأسفانه اغلب گروه های سیاسی چپ ما نیز تا کنون در این مورد مستثنی نبوده اند. آنان از آن جایی که آموخته های تئوریک خود را هرگز به طور واقعی و در عمل به آزمایش نمی گذارند و هرگز در کار سیاسی ارتباط مستقیم و عملی و از نزدیک با طبقه ی کارگر ندارند و در سیاست های خود همیشه از بالا با طبقه ی کارگر برخورد می کنند، لذا واقعیات را آن طور که هست نمی بینند و لمس نمی کنند و در نتیجه تحلیل هایشان هم از مسائل نادرست از آب در می آیند.

اخیراً در محافل داخل و خارج از کشور بحث هایی در رابطه با یک جامعه "آزاد" و سوسیال دموکراتیک مطرح است که خود دلیل روشنی بر ماهیت طبقاتی مطرح کنندگان آن و دال بر وجود دره ای عمیق بین برداشت های این صاحب نظران از وضعیت امروز طبقه ی کارگر در سطح جهانی (حتا در کشورهایایی که سوسیال دموکرات ها حاکم هستند) می باشد. جالب توجه است که یادآور شویم که این بحث ها و اهداف در باره احیای یک نظام سوسیال دموکراتیک در ایران، در دورانی مطرح می شوند که بهترین اشکال

حکومت‌های سوسیال‌دموکراتیک در سطح جهان - دولت‌های سوسیال‌دموکرات آلمان و سوئد - به دنبال اتخاذ سیاست‌هایی صددرصد غیردموکراتیک خود، در طول این دهه‌ی اخیر، مرتباً درصد قابل‌ملاحظه‌ای از کارگران اتحادیه‌های کارگری مختلف و توده‌ی مردم را از خود رانده‌اند. مردم از این احزاب روز به روز بیش‌تر روی برگردانیده و از آن‌جایی که آلترناتیو واقعی دیگری در پیش‌روی ندارند، از حضور در صحنه سیاسی کناره‌گیری می‌کنند.

از سال ۱۹۸۹ که کم‌کم بوی سقوط نظام استالینیستی به مشام می‌رسید و همزمان کفه‌ی ترازو به نفع امپریالیزم رو به سنگینی می‌گذاشت، نه تنها جریان‌های چپ در اروپا شروع به از دست دادن توازن خود کردند، بلکه این وضعیت فرصت مناسبی را به احزاب سوسیال‌دموکرات اروپا داد تا نقاب ریاکاری خود را جسورانه عقب‌زده و چهره و ماهیت بورژوازی خویش را بر همگان آشکار سازند. در این دوران دولت‌های سوسیال‌دموکرات اروپا کوشیدند تا در پیاده‌کردن رفورم‌های قانونی به نفع سرمایه‌داری میدان را از دیگر رقبا حتی خود رژیم‌های سرمایه‌داری، گرفته و در این راه پیش‌تاز شوند.

در این دوران دولت‌های سوسیال‌دموکرات اروپا همپای سایر دول اروپا، نه تنها دست به رفورم‌های راست‌گرایانه‌شدید در زمینه‌ی پذیرش و حقوق پناهجویان زدند، بلکه همزمان با پیاده‌کردن رفورم‌های متعددی در قوانین داخلی، در وضعیت اقتصادی توده‌ی مردم و به ویژه طبقه‌ی کارگر تأثیرات منفی و جبران‌ناپذیری را به جای گذاشتند. پیش از آن، کشور سوئد از نظر استاندارد زندگی و رفاه عمومی در جهان جایگاه اول را داشت و کانادا

دوم بود. از دسامبر ۱۹۸۹ به بعد و طی ۴ سال، از این جایگاه به سرعت سقوط کرده و رتبه دهم را کسب نمود. در این دوران سقوط، دنیا شاهد رفورم هایی در زمینه ی قوانین پناهنده پذیری این کشور گردید که نه تنها غیرانسانی و خارج از مفهوم هرگونه قانون حقوق بشر قرار می گرفت، بلکه مخالف کنوانسیون ژنو، عهدنامه ای که خود سوسیال دموکرات های سوئدی امضاء کرده بودند، هم بود. در این دوران پناهجویان سیاسی اگر موفق به کسب اقامت می شدند، عموماً تحت عنوان پناهندگی اجتماعی بود. پناهجویانی که درخواست پناهندگی اجتماعی کرده بودند که هرگز شانس نداشتند و بی شک اخراج می شدند.

علاوه بر این، در این دوران خصلت بوروکراتیک و غیردموکراتیک نظام سوسیال دموکرات ها، هم چون دولت سوند، بر همگان محرز گردید: اداره مهاجرت، پس از اولین مصاحبه، پناهندگان را اغلب به کمپ های سرد و دورافتاده کشور برای مدتی طولانی و نامشخص می فرستاد. این کمپ ها اغلب در دل کوه پایه ها یا در مناطق جنگلی، طوری قرار داشتند که نه تنها به هیچ شهری نزدیک نبودند، بلکه تا تنها خیابان اصلی دهکده هم کیلومترها فاصله داشتند. پناهجویان زن و مرد، با بچه های کوچک یا مجرد در این مناطق ماه ها و سال ها به انتظار پاسخ اداره مهاجرت می ماندند. صرف پلاتکلیفی انسان ها را دیوانه می کرد. بالاخره هم پس از گذشت یک، دو یا چند سال به ترتیب جواب های منفی خود را از اداره مهاجرت و دولت دریافت می کردند. تازه ابتدای بدبختی بود؛ اکنون بعد از این همه مدت و تحمل همه گونه ناملامت، تازه وضع وخیم تر هم شده بود. حالا دیگر باید مخفی می شدند و آن قدر به این وضع ادامه می دادند تا بالاخره با کمک کمیته های

دفاع از حقوق پناهندگان و گرفتن وکیل و غیره. چند سالی دیگر منتظر می ماندند تا شاید برای بار آخر بتوانند تقاضای پناهندگی کنند.

ما در این جا از کشور سوئد برای نمونه یاد می کنیم، زیرا همان طور که پیش تر بیان شد، این کشور در مقام اول در رابطه با رعایت استاندارد زندگی، رفاه عمومی و حقوق دموکراتیک قرار داشت و آوازه اش هنوز هم در اطراف جهان باقی است. در غیر این صورت پرونده سیاه سایر کشورهای اروپایی در رابطه با پناهجویان دهه ۱۹۹۰ بر هیچ کس پنهان نیست.

با گرفتن پناهندگی، پناهجوی بدبخت می رفت که با کسب حق انسانی خود نفسی بکشد که ناگهان با مشکلات عظیم بیکاری و نژادپرستی روبرو می گشت. از سوی دیگر، دولت سوسیال دموکرات که تا آن زمان برای شروع زندگی و تهیه وسایل اولیه به هر پناهنده که اقامت می گرفت، کمک مالی می کرد، به ناگاه با تغییر قانون، این کمک را تبدیل به وام کرد. وامی که به خاطرش دائماً از چپ و راست تهدید می شد که اگر درباره درآمدش دروغ گفته باشد، چگونه جریمه می شود و مرتب با ورقه های پرداخت بانکی، دلال گونه به جانش می افتادند و انسان را وادار می کردند تا حضوری یا مکاتبه ای با ارانه مدارک ثابت کند که هنوز کاری ندارد که درآمدی داشته باشد. این به شرطی بود که وام تحصیلی مطرح نباشد، در غیر این صورت آن هم مزید بر علت می شد.

همپای رفورم های قانونی در رابطه با مسائل پناهنده پذیری، همان طور که در ابتدا اشاره کردیم دولت های سوسیال دموکرات اروپا در امر رفورم های بورژوایی و ضد مردمی خود، در طول دهه ۱۹۹۰ پیشتاز بودند. مثلاً کشور سوئد این سقوط آزاد را با کاهش میزان و ابعاد کمک هزینه های اجتماعی و

افزایش هزینه شخصی در زمینه های بهداشت و درمان و دارو، کاهش کمک هزینه اطفال به خانواده های بچه دار و ماهیانه نوجوانان، بالا بردن هزینه مهد کودک های دولتی و همزمان کاهش تعداد آن ها، قطع یا کاهش فاحشی در ابعاد و میزان کمک رسانی کمون به افراد بیمار یا کهنسالی که تنها زندگی می کنند. پایین آوردن سطح دستمزد ها و میزان و مدت استفاده از بیمه بیکاری، ایجاد بیکاری عمومی برای جوانان و مهاجران (اعم از تحصیلکرده و غیره). کاهش یا قطع کمک هزینه مسکن، کاهش بودجه دولت در زمینه کلیه خدمات عمومی، افزایش سالیانه مالیات بر درآمدهای شخصی و کاهش یا بخشش مالیات سالیانه بر سود شرکت های بزرگ و چند ملیتی و بورس سهام آغاز کرده و بالاخره با خصوصی سازی بخش های دولتی و تشویق سرمایه داری خصوصی با مغز به زمین خورده است.

یکی از بزرگ ترین و واضح ترین خیانت های اخیر رژیم های مانند رژیم های سوسیال دموکرات آلمان و سوئد هم چون احزاب کارگری حاکم مانند دولت "تونی بلر" در بریتانیا، نسبت به طبقه ی کارگر این است که تحت عنوان ایجاد تسهیلات و امکانات به منظور کاهش درصد بیکاری، از هزینه ی کارفرما در برابر استخدام یک کارگر کاسته اند و با این روش در واقع مدیریت تولیدی ها و کارخانجات خصوصی را که سیری ندارند، قدری راضی ساخته اند. در حالی که در ظاهر می گویند که می خواهند کمک کارفرما نمایند تا قدرت استخدام بیش تر داشته باشد. اما کارفرما که در برابر این کاهش هزینه هیچ قید و بند قانونی برای اثبات تعداد کارگران خود ندارد، هم چنان هم از توبره می خورد هم از آخور. نکته ی قابل ملاحظه این است که این کاهش هزینه ی کارفرما نه آن طور که در تبلیغات جار می زنند به منظور حمایت

کارگاه های کوچک با تعداد انگشت شماری کارگر است، که در اصل برای سر تعظیم فرودآوردن به خواسته های صاحبان و گردانندگان شرکت های بزرگ و چند ملیتی است که دائماً این رژیم ها را به انتقال دادن کارخانجات خود به خارج کشور، تهدید می کنند. در نتیجه این سرمایه داران بزرگ از یک طرف مالیات نمی پردازند و هزینه ی کارفرما نمی دهند، از طرف دیگر با اخراج کارگران و ادغام شعبه های مختلف تولیدی خود از هزینه های دیگر نیز کم می کنند، در حالی که سطح تولید را در حد سودرسانی حفظ می نمایند. بدین سان سود سرمایه با ضریب صددرصد بالا می رود. در سال ۱۹۹۹ شرکت های بزرگ چند ملیتی اروپا هم چون همپالکی های آمریکایی خود، تنها در نیمه اول سال از سودهای چند صد میلیارد دلاری برخوردار شده اند. با نگاهی به نمودار رشد بورس های سهام جهانی به سادگی می توانیم به ضریب سودآوری سرمایه های امپریالیستی آگاه گردیم. بورس سهام جهانی در سال ۱۹۹۶ حدود ۱۲۳ میلیارد دلار و در سال ۱۹۹۸ حدود ۲۴۷ میلیارد دلار به صاحبان سهام خود بهره رسانید.

روی دیگر این سکه "مدرسائی" به این گونه کارفرمایان، مستقیماً به بودجه دولت در تأمین رفاه عمومی، بهداشت و درمان اجتماعی، بیمه های دوران بیماری و بیکاری و بازنشستگی و ... کارگران لطمه شدید می زند. نتیجه این که کارگران از یک طرف دسته دسته بیکار می شوند و از طرف دیگر از هیچ گونه تأمین اجتماعی کافی برخوردار نیستند. حتا کارگرانی که امکان حفظ مشاغل خود را دارند، به علت کاهش میزان دستمزدها و بالا رفتن هزینه های شخصی دیگر (که جلوتر ذکر شد) میزان درآمدشان به قدری ناچیز می شود که از نظر سطح زندگی با کارگر بیکاری که از بیمه بیکاری و یا بیمه

اجتماعی استفاده می کند، فرقی ندارند. هزاران کارگر سوندی تنها در طول سال گذشته و نیمه اول سال ۱۹۹۹ از کارخانجات بزرگی هم چون الکترولولکس، ولوو، داروسازی "آسترا" و "فارماسیا" و نظیر این ها بیکار شده اند.

آیا این است آن چه که ما به عنوان دموکراسی و سوسیالیسم برای مردم ستم کشیده ایران، بالاخص طبقه ی کارگر آن ، می توانیم به ارمغان بیاوریم؟ آن چه که تعجب برانگیز است این است که نظریه پردازان در خارج از کشور زندگی کرده اند، چگونه است که چشم و گوش خود را می بندند و حتا به مطبوعات اطراف خود هم توجهی ندارند و نمی بینند که طی سال های ۱۹۹۸-۹۹ در سوئد و آلمان دو بار انتخابات انجام گرفت. یک بار برای دوره جدید ریاست جمهوری و بار دیگر هم اخیراً به منظور انتخاب نمایندگان پارلمان "اتحاد اروپا". نتیجه هر یک از این انتخابات نشان داد که هر بار درصد قابل ملاحظه تری از مردم این کشورها حتا به پای صندوق های رأی نرفتند و نارضایتی و مخالفت خود را با سیاست های رژیم های سوسیال دموکرات خود از طریق مبارزه منفی نشان دادند (در سوئد کمتر از ۵۰ درصد مردم در رأی گیری پارلمان اروپا شرکت کردند).

در انتخابات پارلمان اروپا تنها جریان کارگری که توانست یک آلترناتیو واقعی در برابر کارگران خود ارائه کند، سوسیالیست های انقلابی فرانسه بودند که ۵/۱ درصد آرای کارگری را کسب نموده و موفق شدند ۵ نماینده برای پارلمان داشته باشند.

خلاصه این که آن ها که با چشم و گوش بسته نسبت به واقعیات، خود را "ناجی" دیگران می بینند، بهتر است نگاهی واقع بینانه به اطراف خویش



ببندازند و از رویاهایی باعث درآمدن از چاهی و افتادن به چاه دیگر می شوند، دست بردارند.

طبقه ی کارگر ایران، هم چون سایر کارگران جهان در هیچ مقطعی از تاریخ عقل خود را در اختیار چنین جریاناتی نگذاشته و به خوبی می داند که تنها راه نجاتش اتکا به خود و ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی به دست پیشرو کارگری است که می تواند با یک انقلاب کارگری ریشه سرمایه داری را برکنده و دموکراسی واقعی را حاکم گرداند.

طبقه ی کارگر ایران اگر هم در گذشته توهمی بر روی خواسته اصلی خود داشت. اکنون دیگر پس از بیست سال دیکتاتوری بورژوایی منحل جمهوری اسلامی، آموخته است که هدفش "گرفتن حقش" از بورژوازی نیست که بخواهد در این راه رفورم هایی را ایجاد نماید که کمک در گرفتن این حق از نظام سرمایه داری کند، که در این راستا برچیدن نظام جمهوری اسلامی و جایگزین کردنش با بورژوازی دیگری، مانند بورژوازی پارلمانی (در نظام سوسیال دموکراسی) برایش یک ضرورت باشد، بلکه آن چه طبقه ی کارگر ما از تجربیات خود و کارگران جهان کسب کرده است ضرورت برچیدن کل نظام سرمایه داری در هر شکل و لباسی و برقراری حاکمیت پرولتاریا برای زودودن تمامی ارزش ها و فرهنگ بورژوایی است تا از بازگشت بورژوازی جلوگیری شده و مسیر برای رسیدن به جامعه کمونیستی صاف گردد.

سارا قاضی  
ژوئیه ۱۹۹۹

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسنول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری